



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۱۱/۲۶

رفعت حسینی

تا صبح صحبت یک دشت

شعر « تا صبح صحبت یک دشت » را به یاد آدم شایسته پندار و خجسته کرداری به نام صالح محمد ، نگاشته ام. در تمام مدتیکه در کابل زندگی می نمودم، آن انسان فرزانه را می شناختم. به چیزی و کسی گزند نمی رسانید.

از معرفت به وی در آن سال ها، تا زمانی که زنده باشم « افتخار » خواهم نمود. مردبزرگواری بود که او را از هنگام کودکی دیده بودم. شرف و وقار و شخصیت انسانی داشت و « کار » می کرد. پدرش گاه گاهی به حویلی پدرم می آمد و کُردها را سر و سامان می داد. پس از مرگش این کار را صالح، تا سال ۱۳۶۰، به سر می رسانید.

شناختن صالح در چهل سال ، از خوشنودی های روانی من در زندگیم شمرده می شد. وی چپراسی مکتب ابتدایی سردار جان خان در باغ نواب کابل بود.

هنگامی که در ۱۳۶۰ خورشیدی افغانستان را ترک می نمودم برای بدرود گفتن نزدش رفتم و گفتم که از افغانستان بسبب کودکانم جدا می شوم.

هیچ حرکتی با لب و چهره و دستش، حتا یک حرکت کوچک، نکرد. چند دقیقه، فقط و فقط، گریست.

این گریه صالح محمد ، تا هستم، در لابلای تمامی روزها و شب های هفته هایم ، جنبش خواهد نمود.

.....

رفعت حسینی

تا صبح صحبت یک دشت

.

بیاد

صالح محمد

دروازه بان مکتب سردارجانخان کابل

.

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

می خواستم دل خود را
در باغستان های بی بهار
به پرنده های خامش ببخشم
و دریابم، در سحر گهی
که مرغابیان سفر کرده بر می گردند.
*

می خواستم
با قطره های باران
زخم های دل خود را رفو کنم
و بهمراهی بادی ، دست در دست یادها بگذارم
و رهسپار صحبت دشتی شوم.
*

نمی دانم این را
نامم را
آیا کسی ، گاهی
در گوش کوچی هایی که کودکیم را رهسپردن آموختند
زمزمه می نماید؟
و با حسرتی به یاد می آرد مرا
چونان که من آنان را...؟
*

و نمی دانم نیز
که پژواکِ فیر کله شنکوف
در شهر و روستا یکسان است آیا؟...
.

برلین

۱۹۹۹

از کتاب منتشر شدهء

قصرهای درختان